



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: وضع

تاریخ: ۸ اردیبهشت ۱۳۹۲

موضوع جزئی: قسم سوم وضع - وضع اسماء اشاره و ضمائر (نظریه محقق عراقی)

مصادف با: ۱۷ جمادی الثانی ۱۴۳۴

جلسه: ۱۰۲

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

۵- نظریه محقق عراقی:

ایشان می‌فرماید: معنا و موضوع‌له اسماء اشاره عبارت است از معانی ابهامی که نسبت این معانی به خود ذوات، نسبت اجمال و تفصیل است نه اینکه از قبیل فرد و کلی باشد لکن این معنای مبهم مشتمل بر خصوصیت زائده‌ای مانند اشاره است. توضیح مطلب این است که موضوع‌له اسماء اشاره یک معنای مبهم و مجمل است که نسبت آن معنای مبهم با ذاتی که مورد اشاره قرار می‌گیرد مثل زید و عمرو، نسبت مجمل به مفصل است. برای اینکه این مطلب روشن شود ایشان این مطلب را به شبیحی تنظیر می‌کند که از دور دیده می‌شود، اگر کسی در تاریکی یا در غبار شبیحی را از دور ببیند این شبیح از طرفی، مبهم و مجمل است، معلوم نیست زید است یا حیوان است و یا درخت است پس یک ذات مبهم و مجمل است ولی وقتی تاریکی از بین رفت یا گرد و غبار فرو نشست، تفصیل آن شبیح معلوم خواهد شد، یعنی معلوم خواهد شد زید است یا عمرو و یا یک حیوان است، پس نسبت این شبیح به آن ذات، نسبت اجمال و تفصیل است، این شبیح عین همان ذات است، مادامی که آن شیء به عنوان یک شبیح دیده می‌شود یک ذات مجمل است ولی وقتی آشکار شد آن ذات از اجمال خارج می‌شود و بعد از انکشاف، مفصل می‌شود. در اسماء اشاره هم مطلب از همین قرار است، مثلاً «هذا» به معنای یک ذات مجمل و مبهم است ولی یک مشارٌ الیه دارد که آن مشارٌ الیه، ذات مفصل است، لذا نسبت «هذا» با مشارٌ الیه، نسبت اجمال و تفصیل است. پس طبق نظر محقق عراقی، موضوع‌له اسم اشاره یک معنای مبهم است که نسبت آن با ذات مشارٌ الیه، نسبت اجمال و تفصیل است. لذا طبق نظریه، موضوع‌له اسم اشاره، نه نفس اشاره است و نه نفس مشارٌ الیه است بلکه موضوع‌له اسماء اشاره، یک معنای مبهم و مجملی است که نسبت آن با ذات مشارٌ الیه، نسبت اجمال و تفصیل است.

محقق عراقی (ره) سپس در رد هر یک از این دو نظر اصلی (موضوع‌له اسماء اشاره، نفس اشاره یا نفس مشارٌ الیه باشد) اشکالی را مطرح می‌کند که ما در جلسه گذشته به یکی از این اشکالات اشاره و از آن پاسخ دادیم. ایشان این نظریه را نه فقط در خصوص اسماء اشاره بلکه در همه مبهمات قائل است، یعنی در موصولات و ضمائر هم قائل به همین نظر است.

محقق عراقی (ره) در مورد اسماء اشاره نکته‌ای را بیان کرد و آن اینکه اشاره ذهنیه یک خصوصیت زائده‌ای در کنار آن معنای مبهم است ولی جزء معنای موضوع‌له نیست. یعنی ایشان می‌گوید: در همه مبهمات (اسماء اشاره، ضمائر و موصولات) این معنای مبهم وجود دارد که نسبت آن معنای مبهم با خود ذوات، نسبت اجمال و تفصیل است لکن یک خصوصیت زائده‌ای در کنار این

معنای مبهم وجود دارد که آنها را از هم متمایز می‌کند، مثلاً در اسماء اشاره این خصوصیت زائده، اشاره ذهنیه است، در ضمیر غایب، غیبت و در ضمیر مخاطب، خطاب است، یعنی آن معنای ابهامی در همه اینها وجود دارد ولی این معنای ابهامی تاراً به همراه اشاره ذهنیه است که جزء موضوع‌له نیست بلکه یک خصوصیتی است که مقارن با این معنای مبهم است، غیبت و خطاب هم خصوصیتی مقارن با این معنای مبهم هستند که موجب می‌شود ضمائر از اسماء اشاره جدا شوند، همچنین خود ضمائر هم از یکدیگر تفکیک شوند و تفکیک آنها به خاطر این خصوصیات زائده است.^۱

بررسی نظریه محقق عراقی (ره):

با توجه به آنچه ما قبلاً در بررسی اشکال محقق عراقی گفتیم، خدشه در نظر ایشان معلوم می‌شود. ما عرض کردیم حق در باب اسماء اشاره همان مطلبی است که مرحوم آیت الله بروجردی و امام (ره) فرمودند که اسماء اشاره برای ایجاد اشاره وضع شده‌اند، بنابراین اگر ما ادعا کنیم این اسامی برای یک معنای مبهم وضع شده‌اند که نسبت آن با ذوات، نسبت اجمال و تفصیل است، سؤال این است که آن معنای مبهم چیست؟ محقق عراقی (ره) می‌گوید: تمایز بین اسماء اشاره و ضمائر به خصوصیت زائده‌ای است که در هر یک از آنها وجود دارد، ما عرض می‌کنیم بحث ما در تمایز بین مبهمات نیست بلکه بحث ما در این است که آن معنای مبهم که به عنوان موضوع‌له مبهمات ذکر شد چیست؟ سؤال در خود معنای مبهم است که محقق عراقی (ره) توضیحی برای آن معنای مبهم ذکر نکرده است.

بعلاوه آنچه که ایشان فرموده بر خلاف تبادر است، چون متبادر از «هذا» آن معنای مبهمی که ایشان ذکر کرد نیست بلکه متبادر از «هذا» واقعیت الاشارة و تحقق الاشارة است، یعنی به وسیله «هذا»، اشاره محقق می‌شود و معنای حرفی اشاره یعنی واقعیتی که متقوم به طرفین است به وسیله «هذا» محقق می‌شود. لذا اشکال نظریه محقق عراقی (ره) کاملاً واضح و روشن است. از آنچه تا کنون ذکر کردیم معلوم می‌شود که نظریه مرحوم آیت الله بروجردی و امام (ره) نظریه قابل قبولی است و ما می‌توانیم بگوییم اسماء اشاره برای ایجاد اشاره اعتباریه وضع شده‌اند، وضع در اسماء اشاره هم مثل وضع حروف، عام و موضوع‌له آنها خاص است. پس اسماء اشاره هم ملحق به حروف هستند از این جهت که واقعیت و حقیقت اشاره یک معنای حرفی است که متقوم به طرفین است و هر آنچه که در باب وضع حروف گفتیم در باب وضع اسماء اشاره هم جریان دارد لذا وضع اسماء اشاره هم مثل وضع حروف، عام و موضوع‌له آنها خاص است.

وضع ضمائر:

ما سه دسته ضمیر داریم؛ ضمیر غایب، ضمیر خطاب و ضمیر تکلم. در مورد ضمائر هم اولاً: باید ببینیم چه معنایی دارند و ثانیاً: وضع آنها به کدام یک از اقسام وضع محقق شده است.

ضمیر غایب: معنای ضمیر غایب، همان معنای اسماء اشاره است یعنی ضمائر غایب (هو، هما، هم، هی و امثال آن) هم مانند اسماء اشاره برای ایجاد اشاره وضع شده‌اند و تنها فرق ضمیر غایب و اسماء اشاره در غیاب و حضور مشاراً الیه است، اسماء اشاره برای

۱. مقالات الاصول، ج ۱، ص ۲۸؛ نهاية الافکار، ج ۱، ص ۵۹.

تحقق و ایجاد اشاره به حاضر وضع شده‌اند ولی ضمیر غایب برای ایجاد اشاره به غایب وضع شده، پس فرق ضمیر غایب و اسماء اشاره تنها از حیث حضور و غیاب مشارٌ الیه است لکن مسئله‌ای که در اینجا وجود دارد این است که اگر مشارٌ الیه، حاضر باشد حقیقت اشاره محقق است ولی وقتی مشارٌ الیه، غایب است چگونه اشاره می‌خواهد محقق شود؟ ما می‌گوییم هم اسماء اشاره و هم ضمیر غایب به معنای اشاره هستند و تنها فرق آنها در حضور و غیاب مشارٌ الیه است حال سؤال این است که اگر مشارٌ الیه غایب است، اشاره چگونه محقق می‌شود؟ چون اشاره به غایب امکان ندارد خصوصاً اینکه ما گفتیم غالباً اشاره خارجی و عملی مقارن با اشاره لفظی است، حال چگونه امکان اشاره به کسی که غایب است وجود دارد و چه راهی برای تحقق اشاره وجود دارد؟ اینجا به جهت عدم حضور مشارٌ الیه ما محتاج چیزی هستیم که غایب را نازل منزله حاضر قرار دهیم و آن چیزی که غایب را نازل منزله حاضر قرار می‌دهد عبارت است از عهد ذکری یا عهد ذهنی، در جایی که از ضمیر غایب استفاده می‌شود حتماً باید مسبوق به یک عهد ذکری یا ذهنی باشد، مثلاً برای اینکه ضمیر «هو» به یک مرجعی اشاره کند، آن مرجع یا معهود است ذهناً و یا معهود است ذکراً و این شرط، یعنی شرط عهد ذکری و ذهنی در ضمیر غایب برای این است که اشاره محقق شود، پس مسئله حضور و غیاب مشارٌ الیه در اسماء اشاره و ضمائر منجر به این می‌شود که در اسماء اشاره به واسطه حضور مشارٌ الیه هیچ قید و شرطی وجود ندارد ولی در ضمیر غایب، به واسطه غیاب و عدم حضور مشارٌ الیه قید و شرطی شده و آن اینکه ضمیر باید مسبوق به عهد ذهنی یا ذکری باشد به این جهت که عهد ذهنی یا ذکری محقق اشاره است، باید حقیقت اشاره که معنای موضوعه ضمیر است محقق شود، پس معنای ضمیر غایب با اسم اشاره فرقی ندارد. حال که معنای ضمیر غایب با معنای اسم اشاره فرقی ندارد وضع آن هم مثل وضع اسماء اشاره می‌باشد، یعنی وضع ضمیر غایب هم عام و موضوعه آن خاص است.

ضمیر خطاب: امام (ره) در مورد ضمیر خطاب تأکید کرده‌اند: ضمائر خطاب (انت، انتم، انتم، و امثال آن) برای اشاره وضع نشده‌اند، ضمیر خطاب چه متصل و چه منفصل به هیچ وجه برای اشاره وضع نشده بلکه ضمیر خطاب برای مخاطب، بهویته الشخصیه یعنی برای نفس مخاطب با هویت شخصی خودش وضع شده است، مثلاً ضمیر «انت» برای مفرد مذکر مخاطب وضع شده است.^۱

به نظر می‌رسد کلام امام (ره) قابل قبول نباشد؛ چون سؤال این است که به چه دلیل در ضمیر غایب معنای اشاره وجود دارد ولی در ضمیر خطاب این چنین نیست و چه فرقی است بین ضمیر غایب و خطاب؟ چه خصوصیتی در ضمیر غایب وجود دارد که موضوعه و معنای آن، اشاره است اما در ضمیر خطاب این چنین نیست؟ هیچ وجهی برای این فرق وجود ندارد.

ضمیر تکلم: امام (ره) در مورد ضمیر تکلم (انا و نحن) هم می‌فرماید: ضمیر تکلم هم برای اشاره وضع نشده بلکه برای نفس متکلم بهویته المعینة وضع شده است، منظور از «انا» معنای کلی متکلم که معنای اسمی باشد نیست بلکه معنای آن، المتکلم بهویته المعینة است لذا موضوعه آن خاص است.^۲

۱. مناهج الوصول، ج ۱، ص ۹۸ و ۹۹؛ جواهر الاصول، ج ۱، ص ۱۶۲؛ تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۵۸.

۲. همان.

نتیجه اینکه امام (ره) می‌فرماید: ضمیر خطاب و تکلم برای اشاره وضع نشده‌اند بلکه ضمیر خطاب اعم از متصل و منفصل، برای مخاطب بهیچ‌گونه شخصیّتی وضع شده است که طرف خطاب متکلم می‌باشد، مثلاً «انت» برای مفرد مذکر مخاطب، «انت» برای مفرد مؤنث مخاطب، «انتما» برای تثنیه مذکر مخاطب و «انتم» برای جمع مذکر مخاطب وضع شده است. ضمیر تکلم هم برای نفس متکلم بهیچ‌گونه المعینّه وضع شده است.

به نظر ما هم ضمیر خطاب و هم ضمیر تکلم مثل ضمیر غایب برای اشاره وضع شده‌اند. در ضمیر خطاب، اشاره به مخاطب است، یعنی «انت» برای اشاره به مخاطب وضع شده است، اشاره به عنوان یک واقعیتی که متقوم به طرفین است و به عنوان یک معنای حرفی است که به وسیله «انت» این اشاره به مخاطب محقق می‌شود. در ضمیر متکلم هم مطلب از همین قرار است، یعنی ضمیر متکلم برای اشاره به نفس متکلم وضع شده، مثلاً ضمیر «انا» برای اشاره به متکلم وحده وضع شده است. پس ضمیر خطاب و تکلم هم مثل ضمیر غایب برای اشاره وضع شده‌اند لکن مشاراً الیه ضمیر خطاب، مخاطب، مشاراً الیه ضمیر تکلم، متکلم ولی مشاراً الیه ضمیر غایب، شخص غایب است، لذا موضوع له ضمیر خطاب و تکلم هم مثل ضمیر غایب و اسماء اشاره، اشاره است و تنها تفاوتی که بین آنها وجود دارد در مشاراً الیه است که مشاراً الیه اسماء اشاره، حاضر، مشاراً الیه ضمیر غایب، غایب، مشاراً الیه ضمیر خطاب، مخاطب و مشاراً الیه ضمیر تکلم، نفس متکلم است.

نظر مختار در مورد ضمیر خطاب و تکلم:

شاهد بر اینکه موضوع له در ضمیر متکلم و خطاب هم ایجاد اشاره است این است که هنگام استعمال این ضمائر مانند استعمال اسماء اشاره، این ضمائر مقرون به اشاره خارجی است. در تحلیل اسم اشاره گفتیم که الفاظ اشاره غالباً مقارن با اشاره خارجی است یعنی وقتی کسی می‌گوید «هذا» نوعاً اشاره خارجی و عملی را به همراه دارد، نه اینکه این تقارن، همیشگی باشد، چنانچه مرحوم آقای خوبی که این تقارن را لازم می‌دانست و معتقد بود اشاره لفظی و خارجی از هم جدا نمی‌شوند، ولی ما می‌گوییم اشاره لفظی غالباً این چنین است که مقارن با اشاره خارجی است، در ضمیر خطاب هم یک شاهد مهم بر اینکه ضمیر خطاب برای ایجاد اشاره وضع شده اقتران ضمیر خطاب به اشاره خارجی است، مثلاً وقتی کسی می‌گوید: «انت»، غالباً همراه این لفظ در خارج هم اشاره دارد، در ضمیر تکلم هم مطلب از همین قرار است، لذا اینکه اشاره خارجی و عملی با ضمیر تکلم و خطاب غالباً همراه است نشان دهنده این است که ضمیر تکلم و خطاب هم برای ایجاد اشاره وضع شده‌اند. پس به نظر ما فرقی بین ضمائر (غایب، خطاب و تکلم) با اسماء اشاره از حیث موضوع له نیست و موضوع له ضمائر هم ایجاد اشاره می‌باشد، لذا تفصیلی که امام (ره) بین ضمائر داده و فرمود: ضمیر غایب مثل اسماء اشاره است، یعنی موضوع له آن ایجاد اشاره می‌باشد لکن ضمیر خطاب و تکلم بر ایجاد اشاره دلالت ندارند درست نیست.

«والحمد لله رب العالمین»